



جامه‌ای بی اندام بر قامت کمال خجندی

قهرمان سلیمانی

دیوان شیخ کمال خجندی، به اهتمام ایرج گل سرخی، انتشارات

سروش، ۱۲۸۸ صفحه، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳، سه هزار نسخه، بها با

جلد شُمیز ۲۱۵۰۰ ریال، و جلد زرکوب ۲۶۵۰۰ ریال

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، افق جدیدی فراروی فرهنگ ایرانی گشود و زبان پارسی دوباره با عرصه‌ای رویارو شد که زمانی آفرینشگاه بدیعترین آثار ادبی بود که دست تطاول ایام آن را از پیکره اصلی خود جدا کرده و به انزوا کشانده بود.

کوششهایی که در این چند سال برای تقریب دوباره و شناخت فرهنگ این حوزه صورت گرفته، چندان چشمگیر نیست و حق است که بیش از این بدین عرصه توجه گردد. این کوششها عموماً متأثر از گرایشهای افراد دولتمردان است و شتاب کارهای فرهنگی این حوزه با جابجایی مدیران دولتی کم و زیاد می‌شود. به هر رو، سخن از تصحیح دیوان کمال خجندی است.

کمال خجندی مورد توجه اهل فضل بوده و تاکنون این تصحیحات از دیوان وی به طبع رسیده است:

- ۱- دیوان کمال خجندی، به تصحیح عزیز دولت آبادی، تبریز.
- ۲- دیوان کمال خجندی، به تصحیح آقای شیدفرزیر نظر پروفیسور براگینسکی، چاپ انتشارات دانش شعبه ادبیات خاور، مسکو.
- ۳- دیوان کمال خجندی، چاپ نشریات عرفان، دوشنبه، مقدمه شریفجان حسین زاده و سعدالله اسدالله یف زیر نظر رحیم جلیل.
- ۴- خلاصه دیوان کمال خجندی، زیر نظر حسین زاده، چاپ نشریات دولتی تاجیکستان.

آخرین چاپی که از این دیوان عرضه شده در سال ۱۳۷۴، توسط انتشارات سروش است. دیوان به اهتمام ایرج گل سرخی تصحیح و همراه با مقدمه‌ای به بازار عرضه شده است.

در این نوشته کوتاه به تازه‌ترین چاپ دیوان این شاعر نظر می‌افکنیم؛ این نوشته در دو قسمت عرضه می‌شود:

الف: مقدمه و تعلیقات مصحح

ب: شیوه تصحیح کتاب

الف: مقدمه و تعلیقات

کتاب با ۱۵۰ صفحه مقدمه و اندکی تعلیقات به چاپ رسیده است، اگر بخواهیم میزان تقریبی تعلیقات را عرضه کنیم، باید گفت که از ابتدای متن دیوان تا غزل شماره ۱۰۰ (صفحه ۲۶۰ متن کتاب) حدود ۱۰ مورد تعلیق درج شده که هر یک از چند کلمه تجاوز نمی‌کند و در این نوشتار کوتاه

وقتی سخن از تعلیقات می‌رود، خواننده محترم باید با میزان آن آشنا باشد، تا این امر به ذهن متبادر نشود که انگشت نهادن بر مشکلاتی که از میان انبوهی از تعلیقات برگزیده شده‌اند، کاری شایسته نیست. حجم تعلیقات بسیار اندک است. با وجود این تقریباً هیچ یک از مطالب مندرج در آنها به صورت علمی طرح نشده است.

در مقدمه، آنجا که مصحح محترم از آثار دیگر اهل فضل بهره گرفته‌اند، نثری قابل قبول عرضه نموده‌اند، اما رشحات خاطر خود ایشان بسیامغلو و مغشوش و گاه غیرقابل فهم است، به عنوان نمونه:

* [کمال] از نظر مذهبی مردی معتقد بود و وابسته به اهل سنت، با گرایش به حضرت ترکستان و در پی او خواجه عیدالله و در پی او نقشبندیه (؟) و در پی او خواجه پارسا و مدتها استواری بر همین طریقه و بالاخره سفر به مکه به دلیل واجب شدن آن به علت استطاعت، رفتن به مدینه و واقعه‌ای که در حرم رسول خدا (ص) بر او گذشته است، بازگشت به بغداد و سرانجام گرایش به ولایت و اقامت در تبریز (ص ۶).

* برخی از ابیات غزلها را، نویسنده به میل خود تغییر و تصحیح کرده است، و برخی را نیز و بیشتر غزلهای هفت بیتی را اصلاح نموده و دو بیت از آن را ننوشته است (ص ۹).

* آنها [سهروردیان] در قرن هفتم و هشتم قدرتی فراوان یافتند و بزرگانی چون اوحدی [اوحد] کرمانی، بزغش شیرازی، سعدی شیرازی، محمود کاشانی نطنزی، کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی که دو نفر آخر مرید نجیب‌الدین علی بزغش شیرازی بودند و همه آنها میان ۶۳۵ و ۶۹۱ و ۷۱۰ هجری درگذشتند (ص ۹۰).

* اینک برای آنکه ارتباط اندیشه‌های این دو بزرگ زبان فارسی را با هم بنماییم تا راهی باشد برای پژوهشگران آینده، تعدادی از غزلیات حافظ را که یا به اقتضای کمال خجندی سروده و یا اینکه کمال خجندی در پی حافظ گفته است، برای آگاهی پژوهشگران در این کتاب می‌آوریم (ص ۱۱۶).

* در پایان جلد اول، ذیل لوح یادبود انجمن آثار ملی آمده است: تابلو معروف نامه دو مزار یاد شده در مقبره کمال خجندی که توسط انجمن آثار ملی در پیشانی مقبره نصب گردیده است.

* در حاشیه آن نسخه [انستیتو خاورشناسی پترزبورگ] غزلهای کمال خجندی را نوشته‌اند با تصحیف زیاد و ۶۵۷ غزل، ۳۸ قطعه، ۴ رباعی و ۷ مفرقات.

تمامی نوشته مصحح احتیاج به تصحیح مجدد دارد. حتی در ثبت نام اماکنی که نویسنده طبق نوشته خویش برای به دست آوردن نسخه، چندین بار بدانجا مراجعه کرده است، این بی‌نظمی وجود دارد. در صفحه ۳۸ نوشته‌اند: نسخه کتاب در کتابخانه دانشکده شهید مطهری نگهداری می‌شود و در صفحه مقابل آن در مدرسه کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری. در صفحه ۹ نسخه‌ای، نخست در کتابخانه خاورشناسی آکادمی

علوم شهر پتروگراد نگهداری می‌شود و در سه سطر بعد در «کاتالوگ انستیتو خاورشناسی پترزبورگ» نام آن ثبت شده است.

مصحح با الفبای نامگذاری انواع شعر پارسی یا آشنا نیست و یا اگر هست در نام نهادن بر انواع شعر مندرج در دیوان تصحیح خود تسامح کرده‌اند. هر دانش‌آموزی بروشنی می‌داند که شعر ذیل مستزاد نیست: با اکبر مسگر [کذا] به دکان گفتم من

ز انگشت سیه شد به تنت پیراهن
گفت که ز عشق احمد سوخت

بر آتش دل پیرهن پاره من
(ص ۱۲۳۱)

و یا این شعر ترانه نیست.

بهر بریان امیرزاده ما گوسفندی خرید فربه و خوش
زود باورچیان مطبخ وی گوسپند افکنند در آتش
(ص ۱۲۳۱)

ذیل همین شعر، این شعر نیز با عنوان ترانه درج شده است با اشتباهاتی که یا در خواندن متن حادث شده یا در حروفچینی آن:

گله کردی که ز رنجور نکردی پرسش
تو بپرس از من بی‌دل که به روزان و شبان
مونس نیست مرا در بر و مشهور است این
دلبری هست ترا در برو معروف است آن

براستی کدام ابجدخوان ادبیات فارسی این اقسام شعر را مستزاد یا ترانه می خواند که مصحح محترم این عنوانها را با خط جلی بر پیشانی آنها درج فرموده اند.

استاد بر آن بوده تا نسخه ای منزّه و هرچه نزدیکتر به اندیشه ها و لغات و مفاهیمی که شیخ خود به کار برده است، در اختیار خوانندگان قرار دهد (ص ۱۷)، این کاری است که هر مصححی بدان دل می بندد. اما اقبال با جناب ایشان یار بوده است که کمال چندان علاقه ای به ادبیات عرب از خود نشان نداده است، اگر این علاقه جدی می بود، به طور حتم تصحیح ایشان خواندنیتر می شد.

در اینجا اندکی از لغزشهای استاد را در متن فارسی برمی شماریم:

در ص ۱۹۳ مطلع غزل بدین گونه است:

شانه زد باد، زلف یار مرا اصلح الله شانه [کذا] ابد

مصحح در پانویشت برگردان، مصرع دوم را بدین گونه مرقوم

فرموده اند: «پروردگارش نیکو کند» باید پرسید: چه چیز را نیکو کند؟

در مقطع همین غزل آمده است:

دل مرنجان به درد دوست کمال فهو ماء الحیوه فیه شفا

استاد در پانویشت مرقوم فرموده اند: فهوه، به ضرورت شعری (؟)

در ص ۱۹۵ در مقطع غزل آمده است:

گدای در ماست گفתי کمال چنین است شی لله ای پادشا

پیدا است که شیئی لله است.

همین ترکیب در ص ۲۰۳ نیز به همان صورت ضبط شده است:

شی لله مرز وی نکوست من نکو می کنم گدایی را

در صفحه ۲۱۱ در ترجمه «والله اعلم بالصواب» آمده است خداوند به درستیها آگاه است. در همین صفحه در مقطع غزل آمده است:

در عجم فتح سخن کردی کمال فافتح ابواب المعانی فی العرب مؤلف چنین درج کرده اند: به گشای [کذا] درهای معانی در عرب (زبان عربی).

در صفحه ۳۱۱ آمده است:

گر زلف کجست بیند امام از خم محراب

جز سوره و اللیل نخواند به امامت

مصحح در پابرج فرموده اند: قرآن کریم به حواشی مراجعه شود.

در ص ۳۹۰ آمده است.

به لوح عارض تو آن خط دگر گویی

کشیده خامه قدرت که البیاض و صحیح

پیدا است که صورت درست عربی به صورت «البیاض صحیح» است.

در صفحه ۶۸۴ آمده است:

نیاوردی کسی در گوش آواز خطیبان را

فلو لایسمعوا منهم هو المعظم هو الرازق [کذا]

در پانویشت تنها آمده است: که او بزرگ و روزی دهنده است.

در صفحه ۶۹۳ آمده است:

سرو مایل به قدتست چه حاجت به دلیل

همه دانند که الجنس و الی الجنس یمیل

پیدا است که در این صفحه نیز خطای صفحه ۳۹۰ تکرار شده است و

صورت درست عبارت بدین گونه است: «الجنس الی الجنس یمیل».

در صفحه ۶۹۶ آمده است:

نو خواندند ماه آسمانت یقین بودست الالقب و تنزل
پابریگ به صورت الاسماء است و صورت درست همین الاسماء است
و اشاره دارد به حدیث «الاسماء تنزل من السماء» و اشتباه صفحه ۳۹۰ و
۶۰۳ مجدداً تکرار شده است.

در صفحه ۱۲۱۶ آمده است:

حاجی کل از بر ما گرچه سوی قبل رفت
نیست او حاشا و کلاً عازم بیت الحرام
پیدا است که کلاً حتماً به صورت کلاً درست است.

اقدام نسخ ایشان دارای مقدمه‌ای است که حاوی اطلاعاتی در باب
زندگی کمال خجندی است و صد البته به واسطه در آمیختگی آن با لطایف
ادبی و آیات و احادیث و کلمات عربی نثری دگرگونه دارد. جناب مصحح
چون در خواندن متن دچار مشکل بوده‌اند با ظرافت تمام شش صفحه
متن را چاپ عکسی فرموده‌اند و از زحمت خواندن آن خود را فارغ.

البته در مقدمه‌ای که تحریر فرموده‌اند در دو مورد ناچار شده‌اند که
متن را بازنویسی کنند. در این دو مورد است که امانتداری و توانایی
خویش را در تصحیح متنی از این دست به معرض قضاوت نهاده‌اند. در
اینجا تنها یک مورد از بازنویسی متن ایشان را درج می‌کنیم تا خواننده از
این مجمل حدیث مفصل بخواند:

«مربدان مخلص و معتقدان متخصص آن غرر فوائد سابقه با در قلائد
لاحقه جمع گردانیدند و آن کواکب ثواقب را که چون بنات النعش متفرق
بودند بر مثال ثریا در مسلک [سلک] انتظام کشیدند و آن در شاهوار [را]:

افزوده نگارنده] که چون قطارات امطار نیسانی به اقطار عالم رسیده بود
[صدفی] آماده ساختند و آن مجموع را ترجمان الحال لاصحاب الکمال
نام نهادند.

ایزد سبحانه و عز شأنه ظل [ظّل] ظلّیل حضرت ولایت پناهی را بر
مفارق اهل اسلام مخلد و مستدام دارد [داراد] و خاطر فیاض دوربین
ایشان را که برید حضرت عزت و سفیر عالم غیب و شهادت و جام جهان
نمای ملک و ملکوت و مهبط اسرار ذی الجلال و الجبروت است: افزوده
نگارنده از شوائب شک و شبهت صیانت کناد و صمت [و وصمت]
عین الکمال به ذات عدیم المثل مرساد. و هذا دعا کنیم. [و هذا دعا کتبه].

مقدمه استاد بر کتاب براستی مصداق سخن «من واردات خاطره
الشریف» است. به این بخش از نوشته‌های استاد توجه کنیم:

«شک نیست کمال در غزلیات خود به مسائل عرفانی توجه قاطع دارد،
ولی نمی‌توان گفت اشعار او مذهبی نبوده است. حتی بر مبنای مذهب
اهل سنت (؟) راست‌تر آنکه در تمام اشعار فارسی دری بخصوص در قرن
هفتم و هشتم کمتر اثر صریحی از مذهب به چشم می‌خورد، حتی در
اشعار دری مقارن با آغاز اسلام و نه فقط از اسلام که از ادیان گذشته و
محلی نیز کمتر اثری در آن اشعار وجود دارد...» (ص ۵۳).

معنای قسمت اول این عبارت را تنها مصحح کتاب می‌تواند بیان
نمایند، اما در خصوص قسمت دوم باید گفت حقا که حضرت ایشان
کشف شهود فرموده‌اند در همین قرن هفتم که استاد هرچه می‌گردند
«کمتر اثر صریحی از مذهب در شعر می‌بینند» قرآن پارسی مثنوی معنوی
خلق شده است و میراث ادبی این دو قرن حتی در قلمرو شعر کسانی که

تعلق ظاهری به فرقه‌های صوفیه یا نهادهای مذهبی نداشته‌اند، آکنده از مفاهیم دینی است و سیر تأثیرپذیری ادب پارسی از متون دینی درست خلاف نوشته جناب گل سرخی است.

اگر در شعر رودکی، فرخی تأثیرپذیری از مفاهیم دینی کم است، اما در شعر شاعران قرن ششم به بعد فرهنگ شعری ما به شکل بسیار ریشه‌دار و عمیق از مفاهیم دینی متأثر می‌شود. از همین رو، شاعرانی که وابستگی به نهادهای دینی و مذهبی نداشته‌اند نیز کاملاً متأثر از این مفاهیم‌اند. کافی بود استاد دیوان شعر یکی از شاعران این دوره را تورق می‌فرمود تا قضاوتی از این دست نمی‌کرد.

«اشعار دری مقارن با آغاز اسلام» از باز یافته‌های مصحح است وگرنه تا این تاریخ تا آنجا که راقم این سطور می‌داند چیزی از این مقوله به دست نیامده است.

ایشان نوشته‌اند: رشته این راه [مدیحه‌سرایی] به کسایی مروزی متولد ۳۴۱ هجری می‌رسد. او برای سامانیان (؟) عباسیان (؟) و سلطان محمد (؟) سخن می‌گفت. سپس به پرهیزگاری متمایل گردید و به آیین شیعه گرایید و امروز می‌توانیم بگوییم شاعر اهل مرو نخستین کسی است که در مدح تمامی امامان (؟) که درود خدا و خلق خدا برایشان باد، قصیده سروده و شاید به همین دلیل ناصر خسرو قبادیانی از او خشنود نبود (؟) (ص ۵۵).

کارنامه شعری کسایی که امروز باقی مانده است، سخنان حضرت ایشان را تأیید نمی‌کند.

باز نویسند: در تمام اشعار او [کمال خجندی] شاید بیش از چهار یا پنج

واژه ترکی که خود آن را ترجمه می‌کند (؟) وجود ندارد و شک نداریم که بسیاری از پیران او، شاگردان حضرت ترکستان به زبان ترکی آشنا بوده‌اند و در تبریز نیز چنین است (ص ۵۷).

باز می‌نگارند: در عین اینکه [کمال] با ترکان در خجند و آذریهای تبریز و خاندانهای مغولی و تیموری و ازبک سر و کار داشته، کلامی ترکی تا آنجا که ما در دست داریم، نسروده است (ص ۸۴).

حضرت استاد در جستجوی زبان ترکی در قرن هفتم در تبریز است. غافل که در این زمان مردم تبریز اصلاً زبان ترکی را نمی‌فهمیده‌اند و زبان فارسی که جناب ایشان بدان سخن می‌گویند، زبان مردم این سامان بوده است، بجز مواردی استثنایی توسط مهاجران ترک؛ و همزمان با کمال، عصار تبریزی و همام را در همین شهر تبریز داریم که دست بر قضا جناب کمال هم در دیوان خود نامی از همام می‌برد، ایشان به زبان فارسی روان سخن می‌گفته‌اند و دیوان او چندین بار به چاپ رسیده است.

کمال در محیطی سخن می‌گفته که در این دوران، عصر طلایی آفرینش ادبی را طی می‌کرده و برغم درگذشت بزرگان شعر و ادب این خطه فلکی شروانی و مجیر بیلقانی و خاقانی شروانی و نظامی گنجوی هنوز سایه آنها بر سر زبان مردم این حوزه گسترده بوده است و تفرس جناب استاد در کشف اینکه کمال با اینکه در تبریز زندگی می‌کرده، ولی شعر ترکی نگفته، قابل اعتنا نیست.

نقل نوشته مصنفین دیگر در مقدمه برآستی خواندنی است. مصحح نثر را به دلخواه خود بی هیچ امانتداری دستکاری فرموده است. برای روشن شدن مطلب تنها به درج نمونه‌ای از این نقل قولها بسنده می‌کنیم.

ایشان آورده‌اند:

«هم او فرموده چون از مصر می‌آمدم به بغداد رسیدم. شیخ طاقیه به من داده بوده که بر سر مشایخ بسیار رسیده بود، آن را به همراه داشتم تا اینکه با پیر تاج گیلانی ملاقاتی دست داد، او طاقیه از من طلب کرد. به مقتضای درویشی به او دادم. همان شب در واقعه دیدم که آن طاقیه از من می‌خواهد و نام بزرگانی را که بر سر ایشان قرار گرفته بود می‌شمارد و می‌گوید: حال تو مرا بر سر شراب نوشی نهاده‌ای که به آن مشغول است چون بامداد شد یکی از یاران را طلبیده بیرون رفتم، نشان گرفتم در خرابات به نوشیدن شراب مشغول است، به خرابات رفتم، گفتند: در فلان خانه است به آن خانه رفتم مست افتاده بود و طاقیه بر سر وی آن دوست طاقیه را از سر او برداشت و در خانه را بر بالای او بست.» (ص ۲۴)

اکنون متن *نفحات الانس* درج می‌شود تا خواننده دریابد انشای متن در نقل مصحح چه اندازه دچار تحریف شده است:

«او هم وی فرموده است که: چون از مصر می‌آمدم و به بغداد رسیدم، طاقیه‌ای که شیخ نورالدین عبدالرحمان به من داده بود و بر سراکابر دیگر از مشایخ رسیده بود، همراه داشتم. با پیر تاج گیلانی اتفاق ملاقات افتاد، آن طاقیه را از من طلبید، چنانکه مقتضای فقر و درویشی باشد، به وی دادم. شب در واقعه دیدم که آن طاقیه پیش من استغاثه می‌کند و بزرگانی را که بر سر ایشان رسیده بود می‌شمرد و می‌گوید که: من بر سر فلان و فلان رسیده‌ام. حالی مرا بر سر خماری نهاده‌ای که به شرب خمر اشتغال می‌نماید؟ چون بامداد شد، با یکی از اصحاب به طلب وی بیرون رفتیم. شنیدیم که وی در خرابات است و به شرب خمر مشغول است به آنجا

رفتیم گفتند: در فلان خانه است. به آن خانه درآمدم. مست افتاده بود و طاقیه بر سر وی. مصاحب من مرا گفت که: تو برون رو که من طاقیه را بیارم! چون بیرون آمدم وی طاقیه را از سر برداشت و در خانه را بر بالای وی بست و پیش من آورد» (ص ۴۹۴).

(نورالدین عبدالرحمان جامی، *نفحات الانس*، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰).

از آنجا که مصحح فرصت دقیق خواندن مطالب را نداشته‌اند، گاه تحریرهای مضحکی به دست داده‌اند، فی‌المثل در صفحه ۶۹ نوشته‌اند: شاید با اشاره خود حلاج و یا به دلایل دیگر که یکی از آنها دور بودن از دستگاه خلافت می‌تواند باشد، فرزند و شاگردان و خلفای او بیش از همه به مناطقی که یاد کردیم [ماوراءالنهر] سفر کرده و در آنجاها سجاده ارشاد گسترانیده‌اند، مانند عبدالملک اسکاف که شاگرد حلاج بود و یکصد و بیست سال در جهان زیست، می‌نویسد: او در بلخ با شریف حمزه عقیلی بود. جامی می‌نویسد: پدر من نیز با شریف حمزه یار بود اسکاف برایش چنین گفته است که...

روشن است که مرگ حلاج به سال ۳۰۹ هـ. ق. رخ داده و جامی به سال ۸۱۷ هـ. ق. پای به عرصه وجود نهاده است و در این میان فاصله‌ای بیش از پانصد سال است و با فرض زندگی طولانی برای عبدالملک اسکاف و پدر جامی این فاصله زمانی بسیار زیاد است. در صورتی که آنچه جامی نوشته است به گونه‌ای دیگر است:

«شیخ الاسلام گفت که: عبدالملک اسکاف شاگرد حلاج است و صد و بیست سال عمر وی بود. با شریف حمزه عقیلی می‌بود در بلخ. وی و پدر

من و پیر فارسی و ابوالحسن طبری و ابوالقاسم صنانه همه یاران شریف حمزه بودند و شریف حمزه پدر مرا از همه می دانست. پدر من گفت که عبدالملک اسکاف گفت: «...» (ص ۱۵۴). شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی (۳۹۶ - ۴۸۱ ه ق) عارف نامدار ایرانی را وی سخن است، و با حذف نام ایشان نوشته جامی به صورت مغشوشی درج شده است. در جای دیگر می نویسند:

اندیشه کمال به این نقطه [درک وحدت وجودی] ختم نمی شود و همچنان پویایی دارد تا به سر انالحق دست یابد و ما نیز آن را پی می گیریم و می افزاییم قبل از ابن عربی و منصور حلاج آن کس که از وحدت وجود سخن گفت عین القضاة همدانی بود. (ص ۷۱)

علاوه بر اینکه در مضمون این سخن جای درنگ بسیار است، استاد توجه ندارند که عین القضاة به سال ۵۲۵ ه ق. به دار کشیده شد و یقیناً کسی که در سال ۵۲۵ طومار زندگیش درهم پیچیده شده، نمی تواند قبل از حلاج (مرگ به سال ۳۰۹) بانی این اندیشه باشد.

در جایی دیگر نوشته اند: نظر [نظریه] وحدت وجود از آغاز ساخته این عربی نبود. بلکه باید مفاهیم اندیشه او را دنباله ای از افکار عین القضاة همدانی دانست که هر دو با یک سرنوشت روبرو گردیدند، به وحدت وجود دل باختند، هر دو را تکفیر کردند و هر دو را از میان بردند. (ص ۲۹).

روشن است که ابن عربی را کسی نکشته است و به مرگ طبیعی درگذشته است و او دست کم از این لحاظ وجه مشترکی با عین القضاة

ندارد. احتمالاً ایشان قصد داشته اند حلاج را در این زمزه یاد کنند. توضیحات ایشان در باب نجم رازی نیز خواندنی است. «نجم دایه کتابی جامع تصنیف کرد بنام آغاز تا پایان آفرینش و شروع سلوک تا نهایت سیر و مقصد و مقصود عاشق و معشوق» (ص ۸۹). احتمالاً مصحح بر آن بوده تا به این شیوه، کتاب *مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد* را معرفی بفرمایند.

ماجرای کشف مقبره کمال نیز از قلم مصحح خواندنی است: «به نوشته نویسندگان گذشته، مزار شیخ کمال الدین مسعود خجندی در شهر تبریز و در دامنه ولیان کوه است اما از اهل پژوهش کسی به آن مقبره راه نبرده بود که شرح آن را بنگارد تا آن را من در این کتاب بیاورم، فقط شنیده بودم که به سال ۱۳۵۳ خورشیدی مقبره کمال را تعمیر کرده بوده اند. اما خود ولیان کوه در کجای تبریز بود، نمی دانستم (ص ۱۲۳۴). به هر رو، مساعدت دانشگاه تبریز مصحح را به تبریز می کشاند و ایشان به جستجوی مزار کمال برمی خیزد و روانه ولیان کوه می شود (ص ۱۲۳۴). پیر دانایی چراغ راه ایشان شده و ایشان دانسته که ولیان کوه نادرست است و باید نشانی ویلان کوی را بگیرد (همان جا). خلاصه اینکه کودکی راهگذر پیش می آید و ایشان را به مقبره کمال راهنمایی می کند (ص ۱۲۳۵).

جالب اینکه، کمتر راهنما و مأخذی راجع به شهر تبریز بعد از وفات کمال یافت می شود که از مقبره ایشان ذکری نرفته باشد، و همان گونه که جناب ایشان مرقوم فرموده اند در سال ۱۳۵۳ ه ش. آرامگاه را انجمن آثار ملی وقت به صورت آبرومندانه ای تعمیر کرده و کودکی راهگذر استاد را

بدان جا راهنمایی می‌کند. جالب اینکه «ولیان کوه» و «ویلان کوی» هر دو غلط است و صورت درست آن «ولیان کوی» است. اگر جناب ایشان به کتاب *روضات الجنان و جنات الجنان* حافظ حسین کربلایی رجوع می‌فرمود، می‌دید که در جای جای آن از «ولیان کوی» سخن به میان آمده است و اطلاعات بسیار ارزشمندی راجع به کمال در آن کتاب آمده که تقریباً در هیچ منبعی این اندازه مطلب در این خصوص درج نشده است. جالبتر اینکه ضبطهای کتاب از این مکان گوناگون است که تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود: ویلان کوه صص ۲۶ - ۳۳، ۳۷، ۶۳، «ویلان کوی» ۷۴، ۷۶ و کنار عکس مقبره کمال درج. ۱، «ولیان کوه» ص ۶۳۷.

مقدمه ایشان را باید خواند و این چند مورد تنها برای نشان دادن مشتی از خروار تفرسه‌های ایشان ارائه شد.

در صفحه ۲۹۴ بیت ذیل را تفسیر کرده‌اند:

روی تو قبله مناجات است دیدنت احسن العبادات است
متن تفسیر: «به جای آوردن نماز به وقت، یاری به محتاجان، به دست آوردن دل‌های شکسته و غمگین» لابد این مجموعه احسن العبادات است.
در صفحه ۳۱۱ در تفسیر بیت:

گر زلف کجبت بیند امام از خم محراب

جز سوره والیل نخواند به امامت

آورده‌اند: قرآن کریم به حواشی مراجعه شود. کدام حواشی؟

در صفحه ۵۷۴ در تفسیر بیت ذیل یادداشتی جالب درج شده است:

از روزنه آفتاب تبریز در خانه برفت و دربر آورد

«مقصود مولانا جلال‌الدین شمس تبریزی! صاحب مثنوی است!».

توضیح صفحه ۹۰۸ نیز خواندنی است.

ماه بر میم آن دهان حیران چشم نظارگی چو دیده منی

به این دعوی منظوره «ه» است.

در صفحه ۹۱۷ آمده است:

راندیم از در و خون شد دل مسکین کمال

از چه آزدن آهوی حرم فرمودی

ظاهراً اشاره است به مقام حضرت رضا(ع) به عنوان ضامن آهو. اگر

چنین باشد قابل پژوهش است.

ب: شیوه تصحیح

نسخه‌شناسی و شیوه استفاده آقای گل سرخی از نسخ، نیز برآستی آموختنی است. توضیحات ایشان در باب یکی از نسخ درج می‌شود:

«دستنویس کتابخانه شعبه انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شهر پترزبورگ: تاریخ کتابت ندارد. آقایان براگینسکی و شیدفر اعتقاد دارند، بسیار قدیمی است و اگر در میان نسخه مورد استفاده ایشان قدیمترین نباشد، از قدیمی‌ترینهاست. از نظر خط و دقت و کمی سهو و دانش نویسنده نفیس‌ترین است؛ از اول و آخر افتادگی دارد و بیش از یک چهارم از ابیات محو شده در پی آن قسمت‌های از میان رفته، کاغذ تازه چسبانیده و نویسنده بسیار بدخطی ابیات از میان رفته را روی آنها بازنویسی کرده است. از نظر صحت مورد اطمینان نیست و فاقد بعضی از غزلیات خاتمه یافته به حروف خ، ذ، ص، ط، ظ است.» (ص ۸).

بی‌شک خواننده محترم نیز چون نگارنده این یادداشتها در نمی‌یابد که

آیا این نسخه «از نظر خط و دقت و کمی سهو و دانش نویسنده نفیس‌ترین است» یا «از نظر صحت مورد اطمینان نیست».

برای کسب اطمینان از صحت کار استاد، ایشان در جایی می‌فرمایند: در هر دو نسخه خطی [نسخه‌های اساس چاپ ایشان] فقط یک قصیده وجود دارد و تقریباً می‌توان قطعی دانست که کمال خجندی آن را برای آغاز کتاب سروده است، زیرا برخلاف چند قصیده دیگر منسوب به او، این قصیده با این بیت آغاز می‌شود:

افتتاح سخن آن به که کنند اهل کمال

به ثنای ملک‌الملك خدای متعال

که مسلم است شیخ آن را برای آغاز نگارش دیوان و جمع‌آوری اشعار خود سروده است (ص ۱۶).

در جایی دیگر می‌فرمایند:

نکته‌ای باید اضافه کرد و آن اینکه نشانه‌ها در دست است که اگر کمال خجندی شخصاً نخستین قصیده را برای افتتاح کتاب سروده باشد، می‌توان اندیشه کرد این قصیده از شیخ نیست؛ نخست اینکه فاقد تخلص

است و قصاید دیگر بیشتر تخلص دارد. دوم اینکه مفاهیم قصیده اول با تخلص جامع علوم انسانی و مطالعات فرسوده اندیشه‌های کمال قدری فرق دارد و بیت اول قصیده:

افتتاح سخن آن به که کنند اهل کمال

به ثنای ملک‌الملك خدای متعال

نیز می‌تواند نشانه‌ای باشد از انتساب قصیده به گردآوری‌کننده دیوان (ص ۱۱۵).

نسخه بدلها، معلوم نیست بر چه مبنایی گزینش و درج شده‌اند،

مصحح می‌نویسد: نسخه بدل‌های دیوان کمال خجندی اگر تمامی بخواهد نوشته شود، بالغ بر چند صد صفحه خواهد شد، ولی به علت عدم نیاز، از آوردن آنها چشم‌پوشی شده آنچه که در پانویسهای متن اقدم آورده شده فقط جنبه راهنمایی دارد و گرنه برای هر غزل شاید بیشتر از ابیات آن نسخه بدل وجود دارد در مورد ابیات الحاقی داوری کردن، تقریباً غیرممکن است، زیرا آنچه که الحاق شده همه پخته و رسا و در سطح ابیاتی است که شیخ مسلماً سروده است (ص ۱۱۴).

جالب اینکه استاد مصحح به احتمال قریب به یقین تنها دو نسخه کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری و نسخه تحریر شده محمد جامی را در دست داشته‌اند که در ابتدای کتاب چند صفحه از آنها را چاپ عکسی فرموده‌اند و سیزده نسخه‌ای را که در صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴ برشمرده‌اند، نسخه‌هایی است که مورد استفاده مصححان قبلی قرار گرفته است. چنانکه ایشان از شش نسخه مورد استفاده شیدفر و براگینسکی یاد کرده‌اند که مورد استفاده مصحح نیز بوده است (صص ۸، ۷، ۹). و داعیه استفاده از آنها گزافه‌ای بیش نیست.

این ادعا که حضرت ایشان فرموده‌اند کوشیده‌اند که حتی یک حرف از نسخه مورخ ۸۲۱ را تغییر ندهند (ص ۵۱)، پایه‌ای ندارد زیرا در همین یک صفحه‌ای که از نسخه چاپ عکسی فرموده‌اند استاد بکرات متن را دستکاری فرموده‌اند. پیداست اگر متنی در دسترس می‌بود، بهتر می‌شد تشخیص داد که تصحیح بر چه مبنایی صورت گرفته است.

در متن پانوشتها بکرات نوشته شده که مثلاً این غزل در فلان نسخه نیامده است، در صورتی که از همان نسخه‌ای که ایشان منکر درج متن در

آن شده‌اند، نسخه بدل درج شده است. فی‌المثل به این صفحات رجوع کنید:

ص ۱۸۰، پانوش ۲: ل، س این غزل را ندارد. پانوش ۶: ل این بیت را ندارد. لابد بقیه ابیات را داشته است.

ص ۲۸۳ پانوش ۱: ل این غزل را ندارد. پانوش ۳: ب، تا ش، ل ن بدیهه

ص ۸۱۷ پانوش ۲: ل این غزل را ندارد. پانوش ۶: ل، تا ش، جا ناز دلم کن آغاز

ص ۸۷۲ پانوش ۱: ل این غزل را ندارد. پانوش ۲: ب، تا ش، ل، تب زخم کردن

ص ۸۹۰ پانوش ۱: ل، س این غزل را ندارد. پانوش ۲: س، و رتیر

ص ۹۳۷ پانوش ۱: ب، تا ش این غزل را ندارد. پانوش ۷: ب، تا ش ما.

ص ۹۸۳ پانوش ۲: س، د این غزل را ندارد. پانوش ۳: د، ل ن، تا ش - شهرت.

در بعضی صفحات پانوشتهایی وجود دارد که علی‌القاعده لازم بوده در متن باشد تا نبود آن را در نسخه‌ها نشان بدهد. فی‌المثل به این صفحات رجوع کنید. ص ۳۷۴

وصل بتان خانه براندازم آرزوست ساقی بیا که باده دمسازم آرزوست در متن کلمه باده با عدد توک ۱۱، مشخص شده و در پابرج آمده است: ۱ - ب و تا ش «و» افتاده است.

در صفحه ۳۹۵ آمده است:

طره از ناز مده تاب که آن زلف دراز
شب عمر است نخواهیم که کوتاه باشد
در متن واژه «است» با عدد توک (۲) مشخص شده و در پابرج آمده است: ۲ - د، ل، تا ش «و» افتاده است.

در صفحه ۶۲۸ آمده است:
سحر اگر دانستمی خود را مگس می ساختم
می نشستم بر لیش گستاخ می خوردم شکر
در واژه «می» می خوردم با عدد توک (۷) مشخص شده و در پابرج آمده است: ۷ - ب «و» افتاده است.

مصحح متذکر شده که متن نسخه کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری را اساس قرار داده و در آن کمترین تصرفی نکرده است، در صورتی که پابرجهای نوشته‌اشان این امر را نشان نمی‌دهد، جدا از اینکه نحوه درج این تصحیحات قیاسی خود مقوله‌ای قابل دقت است. فی‌المثل به این صفحات رجوع کنید:

ص ۲۲۷، پابرج ۹
ص ۳۰۱، پابرج ۳
ص ۳۰۸، پابرج ۲
ص ۳۲۹، پابرج ۴
ص ۳۹۰، پابرج ۲
ص ۵۲۹، پابرج ۵
ص ۵۹۵، پابرج ۱

در صفحاتی بسیار نسخه بدلها مطابق با متن است، فی‌المثل به این

صفحات رجوع کنید:

ص ۲۱۵، پابرگ ۲

ص ۳۵۵، پابرگ ۱

ص ۴۲۹، پابرگ ۶

ص ۵۹۱، پابرگ ۷

ص ۶۹۱، پابرگ ۳

ص ۷۶، پابرگ ۱۰

ص ۷۲۰، پابرگ ۱

ص ۷۵۵، پابرگ ۲

ص ۷۵۶، پابرگ ۴

ص ۷۶۴، پابرگ ۳

ص ۷۶۶، پابرگ ۴

در بسیاری صفحات دیگر نیز این آشفتگی به چشم می خورد.

غلط خوانیهای متن بیش از آن است که در این یادداشت بگنجد و یقیناً اگر کسی بخواهد اشتباهات ایشان را برشمارد، باید کتابی تدوین کند و مقاله گنجای این همه آشفتگی و بی‌مبالاتی را ندارد.

بی شک چاپ جدید دیوان کمال خجندی، رونویس مغلوط و مغشوش و غیرقابل اعتمادی است که تنها ادعاهای بی پایه و مایه مصحح باعث چاپ آن گردیده، و از پشتوانه علمی برخوردار نیست.